

ایران باستان

(از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد)

یوزف ویسهوفر

ترجمه مرتضی ثاقب‌فر



ویسهوفر، یوزف
ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد) / یوزف ویسهوفر؛ ترجمه مرتضی
ثاقب‌فر. - تهران: نقتوس، ۱۳۷۷.
۳۸۹ ص.؛ مصور، نقشه، نمونه.
ISBN 978-964-311-130-4
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار)
عنوان به انگلیسی:
کتابنامه: ص. [۳۰۹] - ۳۴۲.
چاپ سوم: ۱۳۷۸.
۱. ایران - تاریخ - پیش از اسلام. الف. ثاقب‌فر، مرتضی، ۱۳۲۱ - ، مترجم. ب. عنوان
۹ الف ۹ و / DSR ۱۲۰ / ۹۵۵/۰۱

کتابخانه ملی ایران
۱۱۸۵۱-۷۶م

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Ancient Persia

Josef Wiesehöfer

I.B. Tauris, UK, 1996



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری،

شماره ۱۰۷، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

* * *

بوزف ویسهوفر

ایران باستان

مرتضی ثاقب‌فر

چاپ یازدهم

۲۰۰۰ نسخه

۱۳۹۰

چاپ شمساد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۱۳۰-۴

ISBN: 978-964-311-130-4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۹۰۰۰ تومان

فهرست

- یادداشت مترجم ۹
- پیشگفتار ۱۱
- مقدمه: آغاز برتری ایرانیان در خاور نزدیک در عهد باستان ۱۹
- بخش یکم: ایران از کوروش تا اسکندر بزرگ: فرمانروایی هخامنشیان ۲۳
۱. گواهی‌ها ۲۵
۲. شاه و رعایای او ۴۹
۳. خشاسا، دَهاوا و باجی: پادشاهی، مردم و خراج‌های پرداختی به شاه ۷۹
۴. زندگی روزمره در پارس زمان هخامنشیان ۹۱
- بخش دوم: دوره فترت ۱۳۹
۵. سلطه مقدونیان بر ایران ۱۴۱
- بخش سوم: ایران در زمان پادشاهی پارتیان: از اشک یکم تا اردوان چهارم ۱۵۳
۶. گواهی‌ها ۱۵۵
۷. شاه و رعایای او ۱۶۹
۸. ساتراپ‌ها، بازرگانان، سربازان و روحانیان: اداره، اقتصاد، ارتش و کیش‌ها
در ایران اشکانی ۱۸۵
- بخش چهارم: ایران از اردشیر یکم تا یزدگرد سوم: فرمانروایی ساسانیان ۱۹۳
۹. گواهی‌ها ۱۹۵
۱۰. شاه و رعایای او ۲۰۹
۱۱. ایرانشهر: امپراتوری، مردم و شیوه زندگی آنان ۲۲۹

۲۷۹	نتیجه‌گیری: بقای ایران باستان و کشف دوباره آن
۳۰۳	پی‌نوشت
۳۰۷	نشانه‌های اختصاری کتاب
۳۱۱	مقالات کتاب‌شناسی
۳۶۵	جدول گاهشماری
۳۷۱	سلسله‌ها و پادشاهان
۳۷۷	نمایه نام‌های اشخاص و جاها

فهرست شکل ها و تصویرها

شکل ها

- شکل ۱. فهرست نشانه‌های خط فارسی باستان ۲۷
- شکل ۲. بیستون، نقش برجسته داریوش (طرح) ۳۵
- شکل ۳. بیستون بنای داریوش (طرح) ۳۵
- شکل ۴. تخت جمشید (طرح) ۴۱
- شکل ۵. آی خانم (نقشه) ۱۵۰
- شکل ۶. سنگنبشته‌های داریوش و خشایارشا در تخت جمشید (طرح‌ها از نیبور) ۲۹۲

تصویرها

۱. نقش برجسته و سنگنبشته داریوش یکم در بیستون ۱۱۶
۲. منظره عمومی تخت جمشید ۱۱۶
۳. نمای بازسازی شده تخت جمشید از زاویه جنوب غربی ۱۱۷
۴. برجسته کاری پلکان شرقی تالار آپادانا با هدیه‌آوردندگان ۱۱۷
۵. برجسته کاری تخت جمشید با تصویر شاه بر تخت سلطنتی که رعایا با آن را حمل می‌کنند ۱۱۸
۶. پاسارگاد، زندان سلیمان ۱۱۸
۷. پاسارگاد، آرامگاه کوروش ۱۱۸
۸. شوش، تندیس بی‌سر داریوش ۱۱۸
۹. منظره کلی نقش رستم ۱۱۹
- ۱۰/۱. نقش رستم، آرامگاه خشایارشا (؟) ۱۱۹
- ۱۰/۲. نقش رستم، کعبه زرتشت ۱۱۹
- ۱۱/۱. سکه طلای هخامنشی (داریک) ۱۲۰
- ۱۱/۲. منشور کوروش از بابل ۱۲۰
۱۲. تخت جمشید، برجسته کاری خزانه ۱۲۰
- ۱۳/۱. لوحه نیلامی اداری از تخت جمشید ۱۲۱

- ۱۳/۲. مُهر هخامنشی ۱۲۱
- ۱۳/۳. مُهر آرتاباما (طرح) ۱۲۱
۱۴. شوش، نقش برجسته یک سرباز نگهبان ۱۲۱
- ۱۵/۱. سکه شاهزاده مستقل وادفرا‌ای یکم ۱۲۲
- ۱۵/۲. قطعه شکسته مکتوبی از نسا ۱۲۲
- ۱۵/۳. خُنگ نوروزی، نقش برجسته پارسی - عیلامی ۱۲۲
- ۱۶/۱. شوش، نقش برجسته اردوان چهارم ۱۲۳
- ۱۶/۲. تندیس هرکول در سلوکیه از جلو ۱۲۳
- ۱۶/۳. تندیس هرکول در سلوکیه، سنگنبشته دوزبانه ۱۲۳
- ۱۷/۱. نسای جدید، معبد (بازسازی شده) ۱۲۳
- ۱۷/۲. نسای قدیم، خزانه ۱۲۳
- ۱۷/۳. سه ساغر شاخواره از نسا ۲۷۱
- ۱۸/۱. تندیس امیری از شمی ۲۷۱
- ۱۸/۲. سکه‌های اشکانی ۲۷۱
۱۹. تنگ سَرَوَک، طرحی از نقش بر روی تخته سنگ ۲۷۲
۲۰. فیروزآباد، نقش برجسته ساسانی از یک صحنه نبرد ۲۷۲
۲۱. نقش رستم، نقش برجسته ساسانی، اردشیر یکم در حال دریافت حلقه قدرت از اهوره‌مزدا ۲۷۳
۲۲. نقش رستم، نقش برجسته ساسانی که دو پیروزی بر دو امپراتور روم را نشان می‌دهد ۲۷۳
۲۳. طاق بستان، نقش برجسته‌ای از شکار ۲۷۴
۲۴. فیروزآباد، کاخ اردشیر یکم ۲۷۴
۲۵. تیسفون، طاق کسری ۲۷۵
- ۲۶/۱. سد شوشتر، از زمان ساسانیان ۲۷۵
- ۲۶/۲. تخت سلیمان در آذربایجان ۲۷۵
- ۲۷/۱. جام‌های نقره‌ای با تصاویر شاهان ساسانی ۲۷۶
- ۲۷/۲. نگین انگشتر که پیروزی شاپور یکم بر والرین را نشان می‌دهد ۲۷۶
۲۸. مُهرهای فلزی و گلی ساسانی ۲۷۶
۲۹. سکه‌های ساسانی ۲۷۷
- ۳۰/۱. برج شاه نرسی در پایکولی ۲۷۷
- ۳۰/۲. نقش برجسته نقش رجب، کتیبه موید کرتیر ۲۷۷
- ۳۱/۱. کتیبه دوزبانه بیشاپور ۲۷۸
- ۳۱/۲. تکه‌ای از متن مانوی - پارسی از تورفان ۲۷۸
۳۲. مینیاتوری از شاهنامه فردوسی ۲۷۸

یادداشت مترجم

کمترین صفت برجسته‌ای که می‌توان برای کتاب ایران باستان برشمرده، جدید بودن آن است. این کتاب در سال ۱۹۹۳ در آلمان انتشار یافته و در سال ۱۹۹۶ ترجمه انگلیسی آن منتشر شده است. اما صفات برجسته و ممتاز واقعی کتاب در روش‌دار و تحلیلی بودن، فشرده بودن، مستند بودن و منصف بودن آن است. نویسنده همان‌طور که خود در پیشگفتار می‌گوید می‌خواهد «نظری کلی و فشرده و موثق از فرهنگ ایران پیش از اسلام از زبان خود ایران و از طریق اسناد و مدارک» ارائه دهد، و در این کار نیز موفق است. مؤلف به جای پرداختن به شرح رویدادهای متوالی جنگی یا تفسیرهای دلخواهانه، در آغاز هر بخش، یعنی آغاز فرمانروایی هر دودمان، نخست به ارائه گواهی‌ها از روی سنگنبشته‌ها، لوحه‌های کشف شده در تخت جمشید و جاهای دیگر، خرده سفال‌های مکتوب و اسناد به‌دست آمده از نسا (در ترکمنستان) می‌پردازد، سپس از گواهی مورخان زمانه مانند هرودوت، گزنفون، پلوتارک، استرابو، طبری و... بهره می‌گیرد ضمن آن‌که با دیدگاهی نقادانه نیز به آن‌ها می‌نگرد و آن‌گاه براساس این داده‌ها، بررسی سازمان دولت، چگونگی ساختار اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روابط شاه با رعایای خویش و زندگی روزمره مردم در قلمرو شاهنشاهی را انجام می‌دهد.

با این حال با وجود آن که هدف نویسنده تحلیلی بودن کتاب و احیاناً داشتن دیدگاهی جامعه‌شناسانه است، به برخی نکات توجه نمی‌کند یا از برخی نکات اساسی غافل مانده است که من در بعضی جاها در زیرنویس به آن‌ها اشاره کرده‌ام و از تذکر مجدد می‌پرهیزم. در این‌جا فقط می‌افزایم که در یک گزارش تحلیلی از تاریخ و فرهنگ هر کشور و تمدن، عدم مطالعه مستقیم دین آن جامعه که زیربنای ایدئولوژیک و فکری و فرهنگی دولت را تشکیل می‌دهد، کوتاهی بزرگی محسوب می‌شود. درست است که در مورد مذهب زرتشت پرسش‌های متناقض و پیچیده فراوانی مطرح است و گره‌های ناگشوده اندک نیستند، اما در صورت مطالعه ژرف مستقیم گاهان و مجموعه

اوستا، زیربنای فکری بسیاری از رویدادهایی که برای مورخ و تحلیلگر بیگانه شگفت می‌نمایند روشن خواهد شد و بنابراین نویسنده تحلیلگر نباید فقط به گزارش‌های دست دوم در این زمینه بسنده کند و در نتیجه فقط ابهام‌ها را ببیند و خود نیز در ابهام بماند. این‌که چرا نظام تولید بردگی (به معنای مارکسیستی آن) در ایران وجود نداشته است، چرا همیشه شاهان ایران با اقوام و ملل زبردست خود با مدارا رفتار می‌کرده و ایرانیان زبان و فرهنگ و دین خود را بر ملل مغلوب تحمیل نکرده و فرهنگ‌ساز بوده‌اند نه فرهنگ‌سوز، پرسش‌هایی بنیادی‌اند که پاسخ آن‌ها را چه بسا فقط در آموزش‌های دین زرتشت بتوان یافت.

با این همه نویسنده بی‌آن‌که درصدد پاسخ به این پرسش‌ها باشد، خود منصفانه بویژه در فصل «نتیجه‌گیری»، اقرار دارد که «در زمان فرمانروایی هخامنشیان بر یونان بود که فلسفه یونانی شکوفا شد، مزدوران یونانی در راه منافع ایران می‌جنگیدند و سیاستمداران یونانی به عنوان مشاوران شاهان بزرگ خدمت می‌کردند» و در مورد ساسانیان می‌افزاید: «آن‌ها با آن‌که به تبعید یونانیان و رومیان از سوریه به داخل ایران پرداختند، اما در عین حال در برابر اذیت و آزار اقلیت‌ها در امپراتوری روم از ایشان حمایت کردند و به آن‌ها پناه دادند، آزادی مذهبی را تضمین نمودند و برای تمام کسانی که وفاداری خود را اثبات می‌کردند امکان و بخت پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی را فراهم ساختند» و در پایان نتیجه می‌گیرد که: «در مجموع، مدت طولانی فرمانروایی ایشان (هخامنشیان و پارتیان و ساسانیان) بر ایران و غیر ایران بیش‌تر با زبانی مهربانانه و دوراندیشانه همراه بود و به‌طور کلی شاهان در مورد اقلیت‌های فرهنگی، دینی یا سیاسی، سیاستی موفق داشتند، سیاست دینی ایشان چه بسا استوارترین دلیل اثبات این نظریه باشد.»

متأسفانه در این یادداشت کوتاه چیز بیش‌تری نمی‌توانم بگویم جز این‌که اشاره کنم که ترجمه کتاب را در حد بضاعت خود با امانت کامل انجام داده‌ام و برای درستی کار از کتاب‌های زیر در کتابخانه شخصی خود بهره گرفته‌ام: (۱) تواریخ، هرودوت، ترجمه ع. وحید مازندرانی؛ (۲) هخامنشیان، مری بویس، ترجمه همایون صنعتی‌زاده؛ (۳) ایران از آغاز تا اسلام، رومان گیرشمن، ترجمه دکتر معین؛ (۴) پارتیان، مالکوم کالج، ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ (۵) سیرت کوروش کبیر، گزنفون، ترجمه وحید مازندرانی؛ (۶) ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن‌سن؛ (۷) تاریخ ساسانیان، علی سامی؛ (۸) نامه تسرا، تصحیح مجتبی مینوی؛ (۹) تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ (۱۰) مروج الذهب، مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ (۱۱) ویس و رامین، فخرالدین اسعد گرگانی. لازم به ذکر است که ترجمه سنگبشته‌های هخامنشی از روی کتاب فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی تألیف و ترجمه رلف نارمن شارپ و ویرایش شده است.

پیشگفتار

هنگامی که به ملت صلحجو و متمدن ایران می‌نگریم — چون عملاً الهامبخش این کتاب شعر این مردم بوده است — باید به دوران آغازین آن باز گردیم تا بتوانیم تاریخ معاصر آن را دریابیم. برای تاریخ‌نویس معاصر همیشه این نکته‌ای شگفت‌ای است که چگونه به رغم این‌که کشوری بارها فتح شده، تحت استیلا درآمد و حتی به دست دشمنانش ویران شده است، همواره توانسته نوعی هسته ملی را در منش خود حفظ کند، و آن گاه پیش از آن‌که دریابیم، ناگاه این پدیده قومی دیرپا و دیرآشنا دوباره پدیدار شود. از این رو، شاید بهتر آن باشد که نخست در باره ایرانیان باستان بدانیم و سپس رد آن‌ها را آزادانه‌تر و با گامی استوارتر تا روزگار کنونی دنبال کنیم.

گفته، یادداشت‌هایی در باره دیوان شرقی و غربی (۱۸۱۹)

من کورم، ولی کر نیستم. دیروز از بداقبالی ناچار شدم حدود شش ساعت به سخنان مورخ خودخوانده‌ای گوش دهم که گزارشش در باره آنچه آنتیان دوست دارند «جنگ ایران» بنامند چیزی جز یاوه نبود، و چقدر دلم می‌خواست از جایم در اودئون برخیزم و با پاسخ به او تمام آنتیان را رسوا سازم. اما من منشأ جنگ‌های یونان را می‌دانم. او نمی‌داند. از کجا می‌توانست بداند؟ هر یونانی دیگری از کجا می‌تواند بداند. من پیش‌تر عمرم را در دربار ایران سپری کرده‌ام و حتی اکنون، در ۷۵ سالگی، هنوز در خدمت شاه بزرگ هستم چنان‌که قبلاً در خدمت پدرش — دوست گرامی‌ام خشایارشا — و پدرش داریوش بزرگ، فرمانی که حتی یونانیان او را با صفت بزرگ می‌شناسند بوده‌ام.

کوروش اسپیتاما، سفیر ایران در آتن پریکلز، در: آفریش اثر گوردیدال (۱۹۸۱)

ممکن است تعریف ما از تداوم تاریخ و فرهنگ ایران با تعریف گفته فرق کند، یا خرده‌گیری کوروش اسپیتاما بر نظر هرودوت در باره جنگ‌های ایران را گزافه بینداریم، ولی این دو نقل قول هدف بنیادی ما از تألیف این کتاب در باره ایران باستان را نشان می‌دهد: یعنی به دست دادن نظری کلی و فشرده و موثق از فرهنگ ایران پیش از اسلام و حتی المقدور در باره کل ایران از زبان خودش و از طریق اسناد و مدارک.

زمان انتشار این کتاب تصادفی نیست. درست است که ایران باستان برای اروپاییان و نیز خود ایرانیان بسی جذاب و گیراست، اما در دهه‌های اخیر علاقه به این موضوع بازهم بیشتر شده است. ما اروپاییان با آن‌که تمدن غرب را در میان تمدن‌های دیگر یکتا می‌دانیم؛ و گرچه این تمدن از لحاظ فرهنگی - و بالاتر از همه از نظر اقتصادی و سیاسی - موفق و از لحاظ جامعیت خود حیرت‌انگیز است، ادعای سرمشق بودن نمی‌کنیم. بنابراین، برای رهایی از دیدگاه منحصرأ اروپایی و کسب چشم‌اندازهای معنوی در باره سایر فرهنگ‌ها، مطالعه فرهنگ‌های باستانی «هم‌مرز» با جهان یونانی - رومی و از جمله ایران باستان، گسترش یافته است.

در خود ایران، بویژه در سال‌های ۱۳۱۴-۱۳۲۱ ش / ۱۹۳۵-۱۹۴۲ م، تعریف دوباره‌ای از ایران از لحاظ «تداوم فراتاریخی روح ایران و هویت ایرانی» (فراگتر) انجام گرفت که اوج آن در زمان سلطنت دودمان پهلوی بود که پیوستگی ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران را مطرح کرد و واپسین شاه لقب تاریخی شاهنشاه آریامهر (شاه شاهان، نور آریاییان) را یافت. پیشرفت ویژه پژوهش‌های ایران باستان که شاه با کمک غرب تا اواخر دهه ۱۹۷۰ به آن علاقه نشان می‌داد، نتایج متناقضی به بار آورد. از یک سو بازتاب‌های این پژوهش‌ها در اروپا و آمریکا چنان بود که موزه‌ها، گنجینه‌های فرهنگی ایران را که به برکت کاوش‌ها به دست آمده بود بیش از پیش به نمایش گذاردند که انگیزه تازه‌ای شد برای پژوهش‌های جدید در باره ایران باستان. از سوی دیگر، تبلیغ استمرار تحریف شده و تداوم دروغین، مطالعه تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام را با خطر بی‌اعتنایی از سوی ایران انقلابی بعد از شاه مواجه ساخت. با این حال، بدون تردید فرهنگ و زندگی اجتماعی ایران را بدون توجه به ریشه‌های آن، یعنی بدون کاوش در سنت‌هایی که ریشه در دوران پیش از اسلام دارد، نمی‌توان دریافت. مثلاً از زبان و ادبیات، مفاهیم ایرانی پذیرفته شده در اسلام و نقش اقلیت‌های دینی (مثلاً زرتشتیان، مسیحیان، یهودیان و ماندائیان) و نیز از مسئله بقای عنصر عشیرتی در جامعه ایران، سنت‌های جغرافیایی - فرهنگی و توسعه (اسکان عشایر و زیربنای اقتصادی، نظام‌های آبیاری، تولید کشاورزی) و جز آن نباید غافل بود.

برای اروپاییان علاقه‌مند به جهان باستان، مطالعه ایران باستان فرصتی است برای پرهیز از لغزش به دام این اندیشه نادرست که یونان و روم را مرکز جهان بینگارند، لغزشی که ریشه آن برخی معیارهای ارزشی، گونه‌شناسی قومی و پیشداوری‌ها و زبان‌هایی است که در قدیم وجود داشته‌اند و هنوز هم وجود دارند. این چشم‌انداز متفاوت ما را قادر می‌سازد که

به جای نگاه از بالا، از منظری دیگر به خصوصیاتی که برایمان عجیب و نامأنوس بوده است بنگریم. درک تداوم‌های تاریخی و فرهنگی و گسستن از سنت، و نیز مطالعه بی‌طرفانه و منصفانه فرهنگ‌های ایران باستان می‌تواند به ایرانیان کمک کند که گذشته پیش از اسلام خود را بشناسند، همان‌گونه که درک جهان یونانی - رومی، یعنی «نزدیک‌ترین خارجیان به آن‌ها» ('das ... nächste Fremde') (ی. هولشر) برای اروپاییان چنین بوده است. «ایران باستان» از یک سو با قرابت فرضی یا واقعی خود با جهان یونانی - رومی و از سوی دیگر با غرابت و تفاوت‌های خود با آن، مصالح فکری لازم را برای ایرانیان و اروپاییان به یک اندازه فراهم می‌آورد و به آن‌ها امکان می‌دهد که به درک بهتری از فرهنگ خود و همسایگان‌شان دست یابند.

گرچه عنوان اصلی کتاب ما «پارس باستان» است، منظورمان بیش‌تر «ایران باستان» است. هر دو اصطلاح تاریخ و توجیه خاص خود را دارند. از نظر تاریخی ثابت شده است که نام «ایران» از مفهوم و واژه ساسانی «ایران» (امپراتوری آریاییان) گرفته شده است. پادشاهان نخستین دودمان ساسانی در سده سوم میلادی این اصطلاح سیاسی را باب کردند، زیرا برای مشروعیت بخشیدن به قدرت خود می‌خواستند خویشتن را وارثان امپراتوری قدیمی نابود شده ایران (یعنی هخامنشیان)، جانشینان پادشاهان اسطوره‌ای باستانی ایران، و نیز پیروان دین زرتشت نشان دهند که ریشه‌های ژرفی در ایران داشت. واژه آریاکه ریشه واژه ایران در زبان فارسی میانه را تشکیل می‌دهد، از لحاظ ریشه‌های قومی - زبانی و جنبه‌های دینی به دوره هخامنشی و حتی زمان‌های دورتر بازمی‌گردد.^۱ داریوش و خشایارشا در سنگنبشته‌های خود نه تنها بر خاستگاه «آریایی» خود تأکید می‌کنند، بلکه از اهوره مزدا به عنوان «ایزد آریاییان» سخن می‌گویند و زبان و خط خود را «آریایی» می‌نامند. راست آن است که هخامنشیان در امپراتوری خود بر واژه «پارسی» بیش‌تر از «آریایی» تأکید کرده‌اند. آن‌ها به تعلق خود به «تیره‌های» پارسی (در تفاوت با مادها، بلخیان و سایر اقوامی که به ایرانی سخن می‌گفتند) اشاره می‌کنند و بر این واقعیت تأکید می‌ورزند که از جنوب باختری ایران امروز آمده‌اند و نام خود را از آنجا (پارس به زبان فارسی باستان؛ و پرسیس به زبان یونانی) گرفته‌اند. در عوض، ساسانیان «هویت» جدیدی برای خود و اتباع خود با استفاده از مفهوم «ایران» به عنوان سرزمین سیاسی، فرهنگی و

۱. عبارت «زمان‌های دورتر» مبهم است، حال آنکه واژه «ایران» - یعنی سرزمین ایران - آشکارا در اوستا بارها تکرار شده است. م.

دینی تمام کسانی که در آن جا می‌زیستند پدید آوردند و تکیه‌گاه این اندیشه را نیز از گذشته اخذ کردند. برخلاف تحریف «نازی‌ها» از کلمه «آریایی» به مفهوم نژادی آن و تفسیری که از آن به عنوان «نژاد ژرمن و عناصر وابسته به آن» می‌کردند، ما بهتر است واژه «آریایی» را فقط به عنوان اصطلاحی زبان‌شناختی به کار ببریم که شاخص زبان‌های «هند و ایرانی» و بخش شرقی خانواده زبانی هند و اروپایی است.

شگفت‌انگیز است که با سقوط امپراتوری ساسانی، مفهوم سیاسی «ایران» نیز از بین رفت. جغرافیدانان و مورخان اسلامی (و حتی فردوسی شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران) این اصطلاح را فقط به عنوان برجسبی تاریخی برای امپراتوری ساسانی به کار می‌برند.^۱ فقط با ظهور مغولان و خانات ایلخانان بود که نام رسمی «ایران» دوباره به کار رفت و مفهوم سیاسی ایران (پایتختی تبریز، پذیرش مرز شمال خاوری در برابر با ساوراءالنهر، برخی سنت‌های اداری و مالیاتی و جز آن) تا سده نوزدهم میلادی معتبر ماند. با وجود این، نام «پارس» به عنوان نام رسمی دولت تا قرن‌ها به کار می‌رفت و فقط در ۱۳۱۳ / ۱۹۳۴ بود که جای خود را به واژه «ایران» داد.

تصویر کلی «ایران باستان» که در این جا ارائه شده مبتنی بر مفهوم گسترده‌ای است که به سرزمین دولت ملی ایران کنونی محدود نمی‌شود، بلکه سراسر سرزمین‌هایی را شامل می‌شود که اقوام ایرانی در دوران باستان در آن‌ها سکونت داشته‌اند و مرزهای شاهنشاهی‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی را دربر می‌گرفته است. برخی از این قلمروها اکنون جزو کشورهای افغانستان، پاکستان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان هستند. نمونه‌های مهم در این زمینه عبارتند از سرزمین باختر یا بلخ (امروز در افغانستان)، که در شاهنشاهی هخامنشی بسیار اهمیت داشت؛ آراخوسیا یا رخیج (نیز در افغانستان امروزی) که نقش بویژه برجسته‌ای در تاریخ دین زرتشت داشت؛ و سرزمین اولیه اشکانیان در پارت (امروزه در ترکمنستان). برای فهم جنبه‌های ویژه فرهنگ‌های کهن ایرانی، توجه به این سرزمین‌ها و ارزیابی پژوهش‌هایی که در این جاها انجام می‌گیرد - بویژه پژوهش‌های باستان‌شناسی - اهمیتی اساسی دارد.

برخلاف پیش‌تر گزارش‌های امروزی در باره تاریخ و فرهنگ ایران که عمدتاً براساس داده‌ها و رویدادهای گاهشماری تنظیم شده‌اند، تلاش ما در این کتاب انجام تحلیل نظام‌مند

۱. نویسنده ظاهراً با شاهنامه فردوسی آشنایی ندارد، زیرا در سراسر شاهنامه یعنی نه تنها در بخش تاریخی (ساسانی) بلکه در بخش پیشدادیان و کیانیان نیز پیوسته از واژه ایران استفاده می‌شود. - م.

است. کتاب ما جدیدترین مسائل، مشکلات، روش‌ها و یافته‌هایی را در نظر خواهد گرفت که بر پژوهش‌های ایران باستان تأثیر گذاشته‌اند و دانشمندان را واداشته‌اند تا بسیاری از درک‌های مشترک نادرست خود را یا دور بریزند یا تغییر دهند. هدف کتاب مورد خطاب قرار دادن کمابیش هم عموم مردم و هم حفظ داعیه علمی بودن خویش است. ضمن آن‌که دانشمندان «قدیمی» در خانه و کشور خویش می‌توانند این صفحات را بخوانند و درک کنند، دانشجویان سایر رشته‌ها نیز می‌توانند برای بررسی گرایش‌ها، مسائل و نتایج تحقیقاتی جدید از آن سود جویند و اگر علاقه‌مندان غیرمتخصص فرهنگ‌های خاور نزدیک نیز آن را گزارش جالبی از پژوهشی جدید بیابند، ما به منظور خود رسیده‌ایم. مؤلف برای سنت‌ها و مفاهیم کهن اهمیت خاصی قائل است و آن را یگانه شیوه برای توجه به تفاوت بنیادی این فرهنگ و پرهیز از استفاده از مقولات اروپایی و غربی و پذیرش رویکردی بیش‌تر بیرونی تا درونی در توصیف و تفسیر ایران باستان می‌داند.

ساختار کتاب هم از پیشرفت‌های علمی جدید در کشفیات اخیر سنگنبشته‌ها و باستان‌شناسی بهره می‌گیرد، و هم، بالاتر از همه، از ارزیابی‌ها و تفسیرهای جدید بسیاری سنت‌های مانوس. این نکته نویسنده را به بررسی گواهی‌های مربوط به آغاز هر یک از بخش‌های عمده که به ترتیب تاریخی تهیه شده‌اند است. دلیل دیگر این کار آن است که خوانندگان مانوس با سنت‌های قدیمی یونانی-رومی چه بسا آشنایی اندکی با سنت ایرانی و زبان‌ها و خطوط نامانوس آن داشته باشند. بخش‌های کتاب برحسب سه سلسله بزرگ ایرانی، یعنی هخامنشیان، اشکانیان (پارت‌ها) و ساسانیان (با وقفه‌ای کوتاه که در اثر سلطه مقدونیان بر ایران حاصل شد) تنظیم شده و برای هر یک فصلی در باره رابطه میان شاه و رعایای او (و بنابراین، در باره ساختار اجتماعی سرزمین‌های ایرانی امپراتوری) در نظر گرفته شده است. در مورد هر دوره، فصلی هم در باره نظام‌های اداری و اقتصادی و اوضاع دینی گنجانده‌ایم. در کتاب به آنچه می‌توان «زندگی روزمره» نامید نیز توجه ویژه شده است و یادداشت‌هایی در باره گاهشماری و تقویم، ارتش، سازمان کار، و نیز تا جایی که ممکن بوده، خانواده و روابط جنسی وجود دارد. در فصل آخر به بحث در باره «بقای» ایران باستان و شناخت اروپاییان از ایران باستان قبل از آن‌که اولین مسافران آن را «مجدداً کشف» کنند می‌پردازیم و گزارش‌های خود این مسافران و تاریخ رشته‌های علمی مربوط به ایران را مطرح می‌سازیم.

بنابراین، به علت نوع مضامینی که برای این کتاب برگزیده‌ایم، هیچ بررسی تاریخی در

خود متن کتاب نیامده است، اما جدول کامل گاهشماری، تبارشناسی‌های همهٔ سلسله‌های یادشده و رسالهٔ کتاب‌شناسی گسترده در پایان کتاب پیوست شده است. فهرست اختصارات، حروف اختصاری به کار رفته در متن اصلی و بخش کتاب‌شناسی را مشخص می‌کند.

کوشیده‌ایم که نام‌ها و مفاهیم در زبان‌های شرقی را حتی المقدور با دقت زیاد آواشناسی ارائه کنیم، و بدین منظور از نشانه‌های آوایی زیر استفاده کرده‌ایم:

حروف نویسی	تلفظ
ʾ	صدای چاکنایی یا حنجره‌ای، مانند <i>flow in</i> ، قوی تر از <i>flowing</i>
ʿ	صدای چاکنایی شدید
ç	چ مانند <i>child</i>
ç	س مانند <i>mason</i>
ð	<i>th</i> (ذ) مانند <i>there</i>
ɔ	e (ا) کوتاه مانند <i>matter</i>
ǰ	ج مانند <i>jet</i>
h	صدای تأکیدی ح که معادلی در زبان‌های اروپایی ندارد.
h	<i>ch</i> تقریبی مانند <i>loch</i> در اسکاتلندی
q	صدای پسکامی (حلقی)
ʀ	ر
ʂ	س تیز مانند <i>less</i>
ʃ	ش
1	<i>th</i> مانند در <i>the</i>
!	تأکیدی و غیرصامت کامی
x	<i>ch</i> تقریبی مانند <i>loch</i> در اسکاتلندی
z	ز
z	ژ

نام‌های پادشاهان ساسانی به صورت مانوس جدید آن داده شده‌اند تا عموم خوانندگان

آن‌ها را دریابند، مانند: اردشیر، بهرام، بهرام چوبین، خسرو، شاپور. شکل معادل فارسی میانه آن‌ها عبارتند از: اردخشیر، وهرام، وهرام چوبین، هوسراو، شاپور. برخی نام‌های محلی که با نام شاهان ساسانی ترکیب شده به شکل فارسی میانه آن‌ها آمده‌اند - مثلاً: وه اندیوک شاپوهر (Veh-Andiyok-Shabuhr)، وه - اردخشیر (Veh-Ardakhshir)، رو - اردخشیر (Rev-Ardakhshir)، و اردخشیر خورّه (Ardakhshir Khvarrah).

نویسنده رساله‌های کتاب‌شناسی در پیوست را وامدار بسیاری از همکاران خویش است که سهم آن‌ها در نظریات او و عقاید ابراز شده در این کتاب اهمیت دارد. سپاسگزاری ویژه خود را تقدیم کارکنان «کارگاه تاریخ هخامنشی» در گرونینگن / لندن / آن آربر می‌کنم (بنگرید به مجلدات کنفرانس *AchHist I-VIII*) بخصوص از پ. بریان، پ. کالمیشر، آ. کورت، د. متسلا، م. ج. روت و ه. سانسی سی ویردنبورگ، و همچنین از ف. ژینیو، ر. اشمیت و و. زوندلمان در حیطه لغت‌شناسی و نسخه‌شناسی ایران، گ. نیولی و ژ. کلنز در زمینه تاریخ دین ایران، ر. بوشارلا، ژ. ف. سیلز و ک. شیپمان در رشته باستان‌شناسی خاور نزدیک، و ا. دابرووا، ر. دسکت، ا. کتن هوفن، د. م. لوئیس، س. شروین - وایت و ج. توپلین برای تاریخ باستان قدردانی و تشکر می‌کنم.

برای کمک در تهیه نقشه‌ها سپاسگزار آ. هافتر، آ. کورت، و آ. لینک هستم؛ برای یاری در تهیه و انتخاب جدول‌ها و تصویرها از پ. کالمیشر، و ب. گرون والد و آ. گهارت تشکر می‌کنم. همچنین از ماریا بروسیوس و عزیزه عضدی ممنونم. بدون مهارت‌های کامپیوتری پسرم توماس این کتاب احتمالاً هرگز به سرانجامی نمی‌رسید.

این کتاب را به فریتس گشنیتزر تقدیم می‌کنم که موضوع آن همواره مشغله ذهنی وی بوده و نویسنده بسی وامدار زمینه‌های حرفه‌ای و شخصی اوست.

مقدمه

آغاز برتری ایرانیان در خاور نزدیک در عهد باستان

دودمانی پارسی چگونه توانست در قرن ششم پیش از میلاد در سرزمین باستانی خاور نزدیک امپراتوری‌ای جهانی بنیاد گذارد که مرزهای آن از خاور به هندوستان و از باختر به مصر می‌رسید؛ و الگویی شود برای سلسله‌های آینده ایران؟ از سده نهم پیش از میلاد در گواهی‌های آشوری اشاره‌هایی به نام‌ها و مناطق مسکونی تیره‌های ایرانی در مرزهای شرقی امپراتوری آن‌ها شده است. مادها از آن جمله‌اند که «تیره‌های» آن‌ها ظاهراً پیوندهای سیاسی سستی داشته‌اند و چند بار مقهور آشوریان شده‌اند، ولی به ندرت چیرگی کامل ایشان را پذیرفته‌اند. در پایان قرن هفتم، مادها حتی موفق به پاتک شدند؛ سرزمین شرقی دجله را به تصرف درآوردند؛ آشور را فتح کردند (۶۱۴ ق. م)، با هم‌پیمانی بابلیان نینوا را گشودند (۶۱۲ ق. م) و سپس با شکست اسکیت‌ها، مانایی‌ها و امپراتوری لیدی امپراتوری خود را به سوی غرب گسترش دادند. پس از ۵۸۵ ق. م هالیس^۱ واقع در شرق آناتولی مرز مشترک لیدیایی‌ها و مادها بود. با توجه به نبود هرگونه سنت مکتوب میان مادها و فقدان مدارک باستان‌شناختی، مسئله قلمرو سرزمین آن‌ها و نمای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی «امپراتوری» مادها هنوز در حاله‌ای از ابهام است.

بر اساس منابع بابلی در سال سوم یا ششم سلطنت نبونید (۵۵۴/۵۳ یا ۴۹/۵۵۰ ق. م)، یکی از رعایای مادها به نام کوروش انشانی سپاهیان ایشان را در هم شکست؛ و ظاهراً بیش‌تر آن‌ها از دست او گریختند. کوروش پیروز توانست آستیگ پادشاه ماد را اسیر کند، سکوتگاه او اکباتان را بگشاید، گنجینه او را تاراج کند و غنایم جنگی را به انشان بفرستد.

۱. قزل ابرمان کنونی. - م.

انسان نام شرقی قدیمی مرکز بخش خاوری امپراتوری عیلام در ارتفاعات جنوب غربی ایران است و تقریباً همان منطقه‌ای است که پارسیان بعدها نام خود را به آن دادند و آنجا را پارس (به یونانی پرسیس) نامیدند. از همین سرزمین بود که کوروش جنگ خود را علیه آستیاگ آغاز کرد. براساس منابع آشوری، در آغاز سده نهم ق. م از منطقه پارسوا واقع در میان سرزمین‌های مادها و مانایی‌ها در شمال غربی ایران باج و خراج گرفته می‌شده است و این نام احتمالاً به سرزمین بعدی پارس‌ها در جنوب غربی اطلاق شده و پارس‌ها محل سکونت و نام خود را پس از مهاجرت به سوی جنوب به آنجا داده‌اند. تردیدهای مستدل و قانع‌کننده‌ای بر این فرض وارد شده است، اما مسلم است که پارس تا مدتی موقتاً زیر استیلای عیلام بود؛ و مدتی پس از انهدام امپراتوری عیلام به دست آشوریان (۶۳۹ ق. م) این ناحیه به دست مادها افتاد، تا این‌که کوروش با پیروزی خود بر آستیاگ ورق را برگرداند. سپس پادشاه پارس به عنوان جانشین مادها، قلمرو خود را به سوی غرب گسترش داد و در سال ۵۴۷ ق. م موفق شد سارد پایتخت لیدی را فتح کند که در آنجا - به گزارش هرودوت - منظره اسارت و لغو حکم اعدام کروزوس پادشاه لیدی ظاهراً تماشایی بوده است. سپس شهرهای ساحلی یونان و سایر سرزمین‌های آسیای صغیر [ترکیه کنونی] زیر سلطه پارسیان درآمدند. این‌که آیا کوروش لشکرکشی خود به سوی باختر را نخست با فتح سوریه و فلسطین ادامه داده یا بی‌درنگ به سوی خاور ایران بازگشته است، مسئله‌ای در خور تأمل است. در باره تاریخ سیاسی آغازین نواحی شرقی و چگونگی پیوستن آن‌ها به امپراتوری، به سختی می‌توانیم چیزی بیش از نظریه ارائه کنیم. در سال ۵۳۹ ق. م سرزمین‌های (باقیمانده؟) امپراتوری جدید بابل، پس از مقاومتی ضعیف به دست پارسیان افتاد. بابل، پایتخت کشور، بدون کم‌ترین مقاومتی تسلیم کوروش شد و او از همکاری بابلیان منتفذ که از نبوید شاه ناراضی بودند سپاسگزاری کرد. ۱۰ سال بعد، به گزارش هرودوت، کوروش که قصد داشت قلمرو شاهنشاهی خود را به سوی شرق تا آن سوی رود اوکسوس (= آمودریا) گسترش دهد، به نبرد با ماساگت‌های سکایی پرداخت.

در سال ۵۲۵ ق. م، پسرش کمبوجیه فتح مصر را بر عهده گرفت و در آنجا در مقام فرعون مصر علیا و سفلی تاج بر سر نهاد و جانشین شایسته سلسله سائیتی شد. با این حال، کاهنان برخی معابد از تاراج معبدها (و نیز احتمالاً محدودیت و کاهش امتیازات خویش) در آغاز اشغال پارسیان آسیب دیدند و ناراحت شدند. کوشش‌های شاه مقبول آن‌ها نبود و در همین محافل بود که تصویر کمبوجیه بیمار و تندخو رواج یافت - تصویری که هرودوت بعدها به روشنی توصیف می‌کند. تنش‌هایی نیز میان شاه و اشراف پارس پیش آمد، به طوری

که شورش گنومات، مُغ مادی (و «جانشین»)، در مرکز کشور هم شاه و هم اشراف کاملاً بی‌اطلاع را غافلگیر کرد. وی با اقدامات مردم‌پسند نظیر معافیت موقتی از انجام خدمت نظام و پرداخت مالیات، و رودرروی علنی با اشراف قبیله‌ای، توانست پشتیبانی چشمگیر اقتدار پایین جامعه را به دست آورد تا این‌که گروه کوچکی از اشراف توطئه‌گر او را سرنگون کردند. کمبوجیه در راه بازگشت از مصر مرده بود، پس دسیسه‌چینان داریوش را به شاهی برگزیدند و به سبب همدستی خود با او امتیازاتی نیز گرفتند، و داریوش نیز ادعا کرد به «خانواده» کوروش تعلق دارد.

چون بسیاری از مردم بی‌گمان داریوش را غاصب تلقی می‌کردند، شورش‌هایی علیه پادشاهی او بر پا شد. داریوش پس از سرکوب این شورش‌ها نه تنها توانست در قلمرو شاهنشاهی خود آرامش را دوباره برقرار سازد، بلکه قلمرو سرزمین خود را از شرق تا دره سند و از غرب تا تراکیه و مقدونیه گسترش داد. با این حال، هم ارتش و هم نیروی دریایی در ۴۹۰ ق.م در مأموریت تنبیهی علیه آتینان شکست خوردند. گناه آتینان این بود که با زیرپا گذاشتن پیمان خود با پارسیان، از تلاش ناموفق جزایر یونانی برای جدا شدن از شاهنشاهی هخامنشی حمایت کرده بودند. این پراوازه‌ترین پادشاه هخامنشی اصلاحات اداری، مالیاتی و نظامی بسیاری انجام داد که هدف از آن‌ها برقراری ثبات در امپراتوری و تأثیرگذاریشان در اقدامات روزانه جانشینان خویش بود.

امپراتوری داریوش در بخش‌های ایرانی خود از لحاظ جغرافیایی و اقلیمی از چنان تنوعی برخوردار بود که تقسیم زمین‌شناختی و منطقه‌ای سرزمین او، توسعه کشاورزی و زیربنای اقتصادی آن، و نیز نظارت سیاسی بر کشور، تنها هنگامی دریافتنی است که جغرافیای ایران به خوبی بررسی شود. سرزمین ملی ایران کنونی را می‌توان از لحاظ جغرافیایی به عنوان فلات مرکزی مرتفعی توصیف کرد که از دره‌ها و حوضه‌هایی تشکیل یافته که با رشته‌کوه‌های مرزی احاطه شده‌اند. در شمال رشته‌کوه‌های البرز (شامل قلّه آتشفشانی ۵۶۷۱ متری دماوند) در حاشیه دریای خزر قرار دارد که تا قلّه ۷۰۰۰ متری هندوکش در پامیر گسترش می‌یابد. در جنوب، در مناطق لرستان، خوزستان و فارس، رشته‌کوه‌های زاگرس به صورت رشته‌کوه‌های موازی متعدد تا جنوب شرقی امتداد می‌یابد (که گاه بلندی آن‌ها به ۳۰۰۰ متر می‌رسد) و به شکل سپر محافظی ایران را از بین‌النهرین و خلیج فارس جدا می‌سازد. درون ایران با رشته‌کوه‌هایی نظیر کوه‌رود و رشته‌های موزبی که از مرزهای شرقی به داخل دره‌ها و آبگیرها کشیده شده‌اند تقسیم می‌شود؛ و در داخل کویرهای گسترده‌ای وجود دارد که بخشی از آن‌ها با شوره‌زارها و رودهای شور پر شده

است که در فصول بارانی به باتلاق‌های شور تبدیل می‌شوند. مثلاً دشت کویر در شمال، بزرگ‌ترین بیابان نمکی دنیاست. باقی مانده دریاچه‌های آب شور ایران نیز از خصوصیات فلات ایران است. حاشیه شرقی کشور از رشته کوه‌هایی تشکیل شده که از بلوچستان به سوی شمال کشیده می‌شود و به کوه‌های هندوکش می‌پیوندد.

افغانستان ادامه شمال شرقی فلات ایران است که رشته کوه‌های هندوکش به سوی پامیر، محور مرکزی آن را تشکیل می‌دهد. بیش‌تر مناطق این کشور میان ۶۰۰ تا ۳۰۰۰ متر ارتفاع دارند. افغانستان را می‌توان «گذرگاهی» میان دره سند و آسیای مرکزی یا دره آمودریا تلقی کرد. آب کشور عمدتاً از رود آمودریا که به دریاچه آرال می‌ریزد، نیز از رودهای هیرمند و هاروت رود که به دریاچه هامون می‌ریزند تأمین می‌شود، ضمن آن‌که جریان‌های کوچک‌تری از رود سند نیز که به اقیانوس هند می‌ریزد آن را مشروب می‌سازد.

جهان ایرانی را از لحاظ اقلیمی می‌توان منطقه‌ای بزرگی و خشک توصیف کرد (با افت و خیزهای شدید روزانه و فصلی دما). در حالی که باران‌های فصلی در زمستان می‌بارد و کوه‌های خاوری در زمان باران‌های موسمی هندوستان از بارندگی اندکی برخوردارند، فقط کوه‌های حاشیه دریای خزر هستند که بارندگی منظم و فراوانی دارند.

ظاهراً حاصل این کمبود باران، وجود تنوع گیاهی در کشور و نیز نیاز به آبیاری مصنوعی در اکثر مناطق است که در مجموع قابل کشت هستند. کشتزارهایی که از آب باران بهره می‌گیرند، به دامنه کوه‌ها، بخش شمال غربی کشور و نواحی کوچکی در جنوب محدود می‌شوند. بخصوص مناطق حاشیه دریای خزر بسیار حاصلخیزند.

اقلیم افغانستان با باران‌های ناشی از بادهای غربی در زمستان و بهار، سخت‌تر و بزرگی‌تر است. فقدان مزمن آب محرک آبیاری مصنوعی برای کشاورزی بوده است. در این زمینه فنون کهن هزاره‌ای و سنت‌ها در خور تأملند.

اگر معاصران تحت تأثیر دیودوروس (به نقل از کتزیاس)، باختر یا بلخ شرقی ایران را سرزمین هزار شهر می‌نامند، اگر مورخان اسکندر مقدونی پارس را فوق‌العاده حاصلخیز و بسیار پرجمعیت توصیف کرده‌اند، اگر یافته‌های باستان‌شناختی نشانه‌های تراکم اسکان، آبیاری و کشت و برز را کشف کرده‌اند، پس همه این‌ها گویای قابلیت‌های فنی و سازماندهی شاهان ایران و رعایای ایشان در پیکار با جنبه‌های طبیعی کشور است.

اکنون به بررسی مفصل تاریخ و فرهنگ ایران در زمان کوروش و جانشینان او می‌پردازیم و پژوهش و تحلیل خود را با نگاهی به گواهی‌ها (اسناد و مدارک) آغاز می‌کنیم.